

چهارشنبه ۴ تیر ۱۳۹۳ • سال یازدهم • شماره ۲۰۴۸ • ۷

روزنامه شرق

ادبیات • ورزش

وقت گل‌زدن، وقت تاریخ‌سازی	صفحه ۸
چه کسی مخالف تمدید قرارداد کی‌روش است؟	صفحه ۹
اشراف‌سالاری متر جمانه	صفحه ۱۰

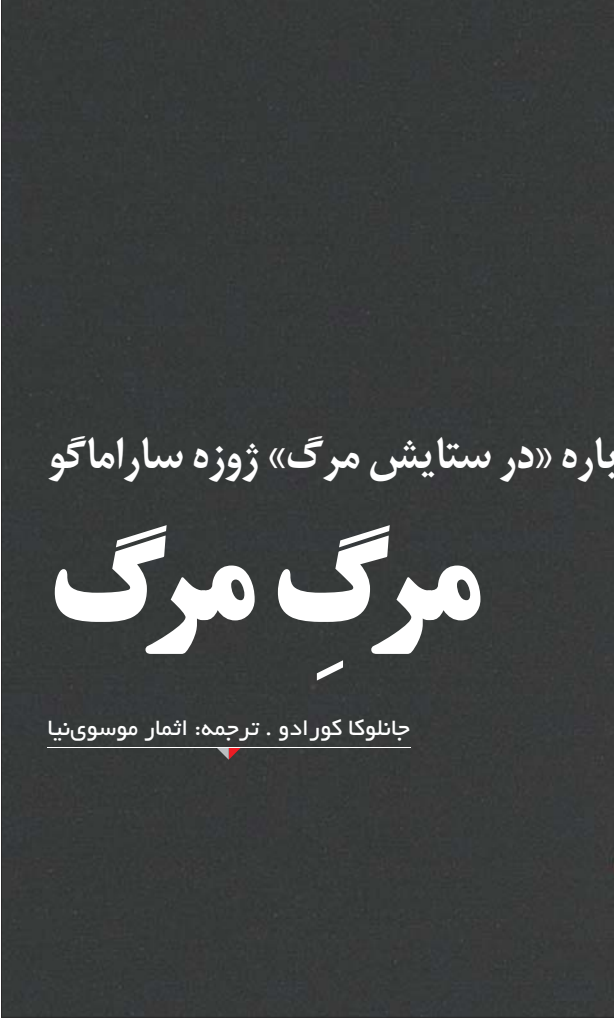
شکل‌های زندگی
چگونه می‌توان وفادار ماند؟
نادر شهریوری (مدقی)

شازده کوچولو از پرخونده‌ترین کتاب‌های جهان است، چندین مترجم سرشناس آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند و کماکان نیز ترجمه می‌کنند. وفادارند ولی تو نباید فراموش کنی، تو هر چه را اهل‌ی کنی، همیشه مسئول اخلاقی بودن به یک تعبیر رودرروشن و در زمان و در عین حال قدرانی از زمان است. نگارنده می‌کوشد رابطه وفاداری با زمان را توضیح دهد.

 					
شازده کوچولو برای اینکه به خاطر بسپارد تکرار کرد: عمری است که من پای گل خود صرف کردم،رویه گفت: آدم‌ها این حقیقت را فراموش کرده‌اند ولی تو نباید فراموش کنی، تو هر چه را اهل‌ی کنی، همیشه مسئول آن خواهی بود. تو مسئول گل خود هستی... شازده کوچولو برای آنکه به خاطر بسپارد تکرار کرد: من مسئول گل خود هستم.					
چیزهای مهم را شازده کوچولو تکرار می‌کند تا کاملاً در خاطرش بماند، در پاراگرافی بالاتر شازده کوچولو را ساده اما مهمی را که آموخته تکرار می‌کند آنچه اصل است از دیده پنهان است. تکرار به تعبیر نیچه جوهر هر گونه اخلاقی است، با تکرار ابتدا باوری شکل می‌گیرد و سپس حافظه‌ای که آن را در درون خود جای می‌دهد، سپس به‌تدریج سنتی با می‌گیرد و فی‌الواقع گذشته بی‌ریزی می‌شود. آنگاه با گذر زمان، گذشته تنها واقعیت به حقیقت، و یا به خاطر تبدیل شده‌ای، می‌شود که دیگر گریز از آن ممکن نیست، شازده کوچولو دایما تکرار می‌کند. عمرش را به پای گل خود صرف کرده است، در اینجا عمر همان گذشته‌ای می‌شود که شازده کوچولو را از آن گریزی نیست و بعد از آن تمامی تلاش شازده کوچولو آن می‌شود که خود را به گذشته‌ای که از قضا با ششقت نیز آمیخته شده ببیند دهد. داستان ماجرای وفاداری شازده کوچولو به گل سرخش است، گواينکه او با گل محبوبش بگويمو کرده و با کسی دلخوری سپاراش را ترک کرده اما اينها هيچ کدام باعث آن نمی‌شود که خاطره گل خود را فراموش کند و احیاناً وفاداری‌اش چیزی کم نشود. وفادار بودن یا نبودن را در لحظه نمی‌توان تشخیص داد زیرا پروسه‌ای زمانبر و مسبوقي به‌سابقه است. یعنی به زمان نیاز دارد تا میزان پایبندی روشن شود، به بیانی دیگر باید گذشته یا سابقه‌ای موجود باشد تا آدمی به آن گذشته‌ای که نیستی شکل گرفته است وفادار بماند، در اینجا وفاداری لاجرم به زمان ارتباط می‌یابد. در رابطه با زمان دو دیدگاه اصلی وجود دارد، دیدگاهی که می‌گوید: لحظه را دریا، با نوبی هودنیسم و خوش‌باشی! طبق این دیدگاه آدمی میان دو نیستی قرار گرفته، گذشته‌ای که گذشته و آینده‌ای که هنوز نیامده است و در این میانه زندگی جز لحظه‌ای موجود میان دو نیستی نمی‌تواند باشد. بنابراین باید تلاش کرد خوش بود!! «چون عاقبت کار جهان نیستی است! انگار که نیستی چون هستی خوش باش»مساله مهم در این تلقی از زمان آن است که نقطه شروع همواره صفر است. منظور از نقطه صفر همواره «در لحظه حال بودن» است زیرا اساساً هیچ سابقه و آرشویی وجود ندارد و همینطور هیچ آینده‌ای نیز در کار نیست،در مقابل نظر بالا، دیدگاهی دیگر وجود دارد که معتقد است هیچ‌چیز هرگز از نقطه صفر شروع نمی‌شود، به بیانی دیگر هیچ‌چیز کاملاً آغاز نمی‌شود چراکه ما همواره در پیوند با گذشته هستیم، حتی عمر محدود آدمی نیز بر شده از لحظات گذشته است. اساساً عمر زنجیره لحظه‌های تجربه‌شده‌ای است که به شخصیت آدمی، در لحظه حال شکل می‌دهد. بنابراین همواره گذشته‌ای وجود دارد که می‌توان کلیات‌های او نا کلیات‌هایش را مرور کرد، رنج‌ها و حرمان‌هایش را دریافت، تنها در این صورت می‌توان به خاطره‌ها، آدم‌ها، سنت‌ها و... وفادار ماند و اصلاً وفاداری در چارچوب این نگاه به گذشته است که می‌تواند مفهومی پیدا کند. این حس اخلاقی به گذشته و احیاناً وفاداری به آن در عین حال می‌تواند لحظه حال را غنی و سرشار کند حتی آن را واجد ارزش بی‌همتا کند. اتفاقاً با وجود این گذشته است که شازده کوچولو با وجود بی‌شمار گل سرخی که اطرافش می‌بیند و گاه حتی آنها را شبیه به گل سرخ (و یا حتی بهتر از گل خود) می‌بیند، با گذشته‌ای که با گل سرخ خودش دارد، گل سرخش را بی‌همتا تلقی می‌کند، این بی‌همتایی که فقط شازده کوچولو آن را می‌فهمد به خاطر گذشته‌ای است که او با گل سرخش دارد. این موضوع را شازده کوچولو به گل سرخ‌های زیبایی می‌گوید که به‌انتظار ستایش و تعریف‌بی تاب شده‌اند. «شما زیبایی‌دولی درونتان خالی است. به خاطر شما نمی‌توان مرد البته گل سرخ من در نظر یک رهگذر عادی به شما می‌ماند ولی او به‌تنهایی از همه شما سر است چون من فقط به او آب دادم، فقط او را در زیر حباب بلورین گذاشتم.ام فقط او را پشت تعبیر پناه دادم. فقط کرم‌های او را کشتام (به‌جز دو یا سه کرم که برای او پروانه شوند) چون فقط به شکوه و شکایت او، به خودستایی او، و گاه نیز به سکوت او گوش دادم. زیرا گل سرخ من است»شازده کوچولو با به‌یادآوردن گذشته، «زمان مجرد» و خوش‌باشی‌های لحظه‌ای و انتزاعی را نفی می‌کند.* حس وفاداری به گذشته در شازده کوچولو حسی اخلاقی به وجود می‌آورد و حس اخلاقی به گذشته از لحظه حال، یک لحظه فلسفی می‌سازد، لحظه‌ای که می‌توان به تامل درباره کاری که می‌خواهیم بکنیم بپردازیم و برای آن به توجیه فلسفی دست بزنیم.شازده کوچولو تصمیم می‌گیرد مار نیشش برند چون می‌خواهد پیش گل سرخش برود، گل سرخی که با گل سرخ‌های دیگر فرق دارد زیرا می‌توان برایش مُرد. برای کسی مردن یک توجیه فلسفی است، شازده کوچولو با این کار به فلسفه‌اش عینیت می‌دهد و رفتنش پیش گل سرخش را برای رایی که مهیوت و غصه‌دار نگاهش می‌کند اینطور توضیح می‌دهد: «... آنجا خیلی دور است. نمی‌توانم این تن را با خودم آنجا ببرم، خیلی سنگین است... من هیچ نگفتم ولی این تن مثل یک پوسته کهنه دور انداختنی است. پوسته‌های کهنه دور افتاده که غصه ندارد»					
* منظور از زمان مجرد، زمان معلق میان گذشته و آینده است					

عطف کتاب
شبهانه‌های تهران

 					
«تهران- ۲۸» مجموعه‌داستانی است از پژمان تیمورتاش که اخیراً از طرف نشر پیدایش منتشر شده است. این کتاب، اولین مجموعه‌داستان تیمورتاش است و مهم‌ترین ویژگی زبانی آن کاربرد زبان و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های عامیانه در داستان‌هاست. لحن روایت داستان‌ها آمیخته به طنز است و تمام داستان‌های کتاب از زبان راوی اول‌شخص روایت می‌شوند.«تهران- ۲۸» شامل پنج داستان است. «نیویورک، «تاکسی برگشتی»، «شب رستگاری لق‌لقوی خاند بی‌کس‌وکار»، «مشم کوزت و شیشه‌های نوشابه تو اون شب برقی میدون تجریش» و «تهران- ۲۸»، عنوان‌های داستان‌های این مجموعه است. در این کتاب، اصطلاحات عامیانه فرهنگ شفاهی که برخی از آنها در سال‌های اخیر بیشتر رایج بوده‌اند به‌وضوح به کار رفته است و همچنین نام‌های شخصیت‌های مشهوری که در این سال‌ها و سال‌های قدیم‌تر هر یک به‌دلیلی در ایران محبوبیت عام یافته‌اند از نام فوتبالیست‌های مشهور گرفته تا هنرپیشه‌های فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی و نام فیلم‌ها و... تیمورتاش در داستان‌های مجموعه تهران- ۲۸، تصویری از شبهانه‌های تهران ارایه داده و سعی کرده به نقاط تاریک شهر و روی دیگر سکه آن سرک بکشد و طبیعتاً طی این سرک کشیدن‌ها، پای خرافات‌کارها و لگدرها و همچنین آدم‌های بی‌کس‌کار به دنیای داستان کشیده شده است. نام برخی از شخصیت‌ها در داستان‌های مختلف کتاب تکرار می‌شود و این یکی از عواملی است که قصه‌های این مجموعه را در عین استقلال، به یکدیگر پیوند می‌زند. آنچه در بی می‌آید برشی است از داستان «تاکسی برگشتی» از این مجموعه: «ما به‌عمر به حسین مهوش می‌گفتم حسین مهوش و به خود هم بارمون نبود که مشکل این با چای می‌تونه باشه... حسین مهوش بعد اینکه بالاخونه‌شو از رهن درآورد و داد اجاره، کلا کلاچ و ترمزرو برای همیشه گذاشت کنار. از اونجایی هم که هیچ کاری غیرازندگی بارش نبود، شد سربازدار به گاراژ، سه‌تا کوجه پایین‌تر از چهارراه ما هم از وقتی چشم باز کردیم و تونسستم حرف «م» روی زبون‌مون به تونسستم، حسین مهوش‌رو با خیک، یعنی همون شیکم آویزون، کله گر همیشه‌عرق‌کرده و بوی گند عرق نتش، که تابستون‌ها با به باد تا وسط چهارراه می‌یومد می‌دیدیم، که روی چهارپایه دم گاراژ نشسته، زیر لب وزوز می‌کنه و سلام کسی‌رو هم جواب نمی‌ده. ته گاراژ، اون جایی که آهن‌پاره‌های ماشین‌هارو می‌ریختن؛ به سه آریای زنگ‌زده اوراق، چهارتا پاراچر مثل اسب شرم وایساده بود. ما که نبودیم و ندیدیم، ولی می‌گن این همون آریایی بسوده که باهاش زده بوده به مهوش. از دور که آریارو می‌دیدي، عین خان‌دایی که رویش عکس برج ایفل داشت جلوی نگهبانی آسایشگاه کبشه را گشتند، نگهبان گفت نمی‌توانم به مریض کراوات بدم، خطرناک است، مریض می‌تواند خودش را با کراوات دار بزند، شاید هم یکی دیگر را بکشد. می‌خواستند جلوی در کراوات را بگیرند، داستانم را از همانجا شروع کردم، گفتم: فردا می‌آیم پدرم را می‌برم عروسی، امشب هم آمده‌ام کراواتش را نشانش بدم، با دکترش هم حرف زده‌ام، اجازه گرفته‌ام. بعد همین جوری گفتم: دکتر جوزی موافقت کرده. دکتر جوزی رییس دانشگاه بود با عمو شجاعم هم دوستی خانوادگی داشت. نگهبان رضایت داد کراوات را ببرم تو به شرطی که گزارش را باز کنم، این جوری شبیه طناب دار است، خطرناک است. کلی آدم توی بخش هستند که استعداد خودکشی دارند. بعد خودش گرّه کراوات را باز کرد و گذاشت بروم توی بخش...» تربیت‌های پدر را نشر افق منتشر کرده است.					
تربیت‌های پدر / محمد طلوعی / نشر افق / چاپ اول: ۱۳۹۳					



 					
قادرند لحظه مقاومت زندگی را به‌نجوی نامشخص به درازا بکشانند، شاید تحت شرایطی ناهنجار و حتی خلاف میل بیمار. این مضمون در نقدهای یانکلویچ، یکی از فیلسوف‌هایی که به‌نجوی گسترده به تحلیل مرگ پرداخته است، ارزیابی می‌شود. او در یکی از مصاحبه‌هایش اظهار می‌کند: «از کس‌سو، مردن، امروز یا فردا، اجتناب‌ناپذیر است: انسان موجودی است که تقدیرش مرگ است. اما از سوی دیگر، مردن، امروز یا فردا، الزامی نیست، به‌عبارت دیگر: به لحاظ منطقی به‌هیچ‌وجه الزامی نیست. نامیرایی هم امکان‌ناپذیر است و به‌رحال مردن، دوشنبه به‌جای سه‌شنبه هم به‌هیچ‌وجه الزامی نیست. مهم نیست تاریخ دقیقش چه وقت باشد و بی آنکه پوچ و بیهوده به‌نظر برسد به تأخیر می‌افتد، خلاصه، به‌گمانم اینجا با مفهوم امید به دانش پزشکی مواجه هستیم: هستی‌هر انسان زنده، ممکن است به‌طول بینجامد. پزشک تنها یک چیز را می‌داند: وظیفه او این است که بیمار را زنده نگه دارد. اما چنین امید ابتدایی و البته متافیزیکی، فقط امکان مرگ را مدام به تأخیر می‌اندازد. به‌ظاهر غیرممکن می‌رسد، اما در توالی روزها امکان‌پذیر می‌شود. بیماری که در کُما به‌سر می‌برد، شاید نه تا ابد، دست‌کم برای زمانی دراز زنده نگه داشته شود، اما دیگر حتی نمی‌توان فهمید زنده است یا مرده. نهایتاً قلیش می‌تپد و نفس می‌کشد؛ شاید روز بعد به‌راحتی بمیرد، شاید هم موفق شوم مرگش را تا فردا به تأخیر بیندازم و می‌توانم این کار را بارو بکنم. اما انجام این کار برای زمانی دراز پوچ و بیهوده است. خلاصه اینکه، درست همین مفهوم «زمان دراز» مسأله‌ساز است: معضل متافیزیکی امر پیوسته و امر ناپیوسته. آیا مردن در آن لحظه الزامی است؟ نه، الزامی نیست. اما به‌رحال یک روز باید مُرد. و همین‌جاست که برای یک پزشک و انسانی که به پیشرفت باور دارد، امید و مسیری روشن اما نه بی‌پایان شکل می‌گیرد. همه بیماری‌ها قابل‌درمان و همه زندگی‌ها قابل تداوم‌اند، مگر مادر همه بیماری‌ها یعنی مرگ؛ این بیماری متفاوت با دیگر بیماری‌ها،»					
شاید علاقه‌مندان به تداوم زندگی باید با درنظر گرفتن این ایده روایی ساراماگو، در این امکان تامل کنند که زندگی مقاومت می‌کند، نه برای اثبات اینکه مرگ را برای همیشه شکست داده است، بلکه برای اثبات این امر که مرگ نخواهد آمد و خدا می‌داند چقدر دیر خواهد رسید، اما به‌رحال دیر خواهد رسید، همچون نمایشنامه «در انتظار گودو» که مضمونش ضد منطق مرگ است.					
اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که پایان زندگی بیشتر بیماران به‌کمک امکانات پزشکی چند ماه عقب می‌افتد و آنها و خانواده‌هایشان با روحیه‌ای مثبت به زندگی چنگ می‌زنند، اما اغلب باید برای انتقال خونی دیگر بچنگند تا چند روزی را به‌راحتی سپری کنند. چنین سودمندی‌هایی نیز هزینه‌ای هنگفت دارد! اما لحظه مرگ که نزدیک می‌شود، تلطیف‌کردنش با سودمندی‌های کوتاه‌مدت کاملاً بیهوده به‌نظر می‌رسد و درست همین جاست که با وجود پیچیدگی حل کنند، بلکه اخلاقی سرخ‌گفتن از کیفیت و میل به زندگی، خواه در قالب نوشتار خواه حیات زیست‌شده‌الزامی می‌شود.					
منبع:					
José Saramago e la mortedellamorte, GianlucaCorrado, Il Ponte, NumeroOttobre, Anno 2009					

تازه‌های نشر افق
به سبک گذشته
به شرط باز کردن گرّه
سیاق گذشته، اگر بخواهم توضیحی برای این ترکیب بدهم باید بگویم: امروز ما مواجهیم با مشکلات اساسی که در دوره قبل از موبایل اهمیت مرکزی نداشتند، مثلاً فقر... موبایل، داستان‌هایی در سبک و سیاق گذشته / اینگو شولنسه / ترجمه محمود حسینی‌زاد / نشر افق / چاپ اول: ۱۳۹۳
سیلوپا پلات و تد هیوز در یک کتاب
«جانی پینک و انجیل رویاها» کتابی است شامل دو داستان کوتاه از سیلوپا پلات و تد هیوز که با ترجمه تمین نی‌پور در مجموعه «کتاب‌های لمبلی‌متری» نشر افق منتشر شده. کتاب‌های لمبلی‌متری عنوان مجموعه داستان‌هایی است که نشر افق در قطع جیبی فارسی کرده است. عنوان کتاب «جانی‌پینک و انجیل رویاها»، برگرفته از عنوان داستان سیلوپا پلات است و داستان دیگر کتاب، از تد هیوز، شاعر و نویسنده انگلیسی و همسر سیلوپا پلات، «برف» نام دارد. داستان جانی پینک و انجیل رویاها پنج‌سال پس از مرگ سیلوپا پلات در ماهنامه آتلانتیک منتشر شده است. چنانکه در توضیح پشت‌جلد ترجمه فارسی کتاب می‌خوانیم «منتقدان، این داستان را چشم‌اندازی به دنیای درون پلات، هراس و کلبوس‌هایش می‌دانند» در داستان دوم کتاب، یعنی برف، با شخصیتی مواجه می‌شویم که خود را تنها بازمانده سقوط یک هواپیما می‌پندارد اما داستان در ادامه مسیر تازهای پیدا می‌کند.
جانی پینک و انجیل رویاها/ سیلوپا پلات – تد هیوز / ترجمه تمین نی‌پور / نشر افق / چاپ اول: ۱۳۹۳

ادعا کند که زیست‌سیاست (biopolitica) طبیعت یا تکنیک‌های پزشکی را برای همه ــ دینداران یا غیردینداران ــ مقرر کرده است.

بمفهوم سیاسی، مساله این نیست که سرزمینی که در آن مرگ کمابیش به‌طور قطع می‌میرد چگونه نیست و ناپود می‌شود، بلکه خطر نیست و ناپودی وجود دارد، حتی در سرزمینی که مرگ در تقابل با اراده بیماران با تأخیر سر می‌رسد. در این راستا باید به عقاید فیلسوف و دانشمند آلمانی، هانس رایشنباخ (Hans Reichenbach) در طلوع فلسفه علمی اشاره کرد. او با مقایسه معضلات شناخت‌شناسی و روش‌شناختی علم، تفاوت اساسی میان رویکرد فلسفی سنتی و علمی را نشان می‌دهد. به گفته این فیلسوف آلمانی: «شرح علیت، شامل روشن کردن رابطه رویداد پیشین با رویداد معلول به‌واسطه قوانین کلی است. رویداد نخستین ممکن است علتی نداشته باشد و نمی‌توان آن را به‌نجوی عقلانی شرح داد. می‌توان پنداشت که هر رویدادی معلول رویداد دیگر و زمان بدون آغاز است. [...] پرسش

در ستایش مرگ
ژوزه ساراماگو
ترجمه شهریار وقفی‌پور
نشر مروارید



درباره علت وجود عالم بی‌معناست، هر شرحی باید بر مبنای رویدادها باشد و علم تنها قادر است این رویدادها را تا نقطه‌ای منطقی که با حداکثر تأثیر بیانی همراه است به عقب بازگرداند»

به این تاملات به‌عنوان یک الگوی شناخت‌شناسی اشاره شد و حال می‌کوشم آنها را در رابطه با مساله مورد بحث‌مان به‌کار بگیرم: اگر فلسفه در رابطه با مفهوم جاودانگی / بی‌مرگی پاسخ‌جو بوده است، برای مثال با مساله فرازمانی پارمنیدس هستی (مرگ هستی را متوقف می‌کند نه وجود را) یا به‌عکس با فرض اگزیستانسیالیستی شدن و بنابراین میرایی بشر (وجود همان هستی است، برای همین مرگ همه‌چیز را متوقف می‌کند)، یا با مساله محدودیت به تصدیق مرگ جسمانی بدن که فرضیه بازگشت جاودانی روح را تعلیق می‌کند (مرگ پدیده‌ها را متوقف می‌کند، برای همین وجود یک عالم ذات احتمالی دیگر برای ما نامعلوم می‌ماند)، زیست‌شناسی و پزشکی، با تکیه بر مشاهدات و تجربه‌های خوشبینانه‌شان، با یک‌یک بیماری‌های آسیب‌زا مقابله می‌کنند و می‌کوشند لحظه مرگ را با تأخیر بیندازند. به این معنا که نمی‌کوشند مساله میرایی را به‌طور ریشه‌ای حل کنند، بلکه آن را از حادثه جزئی که به زندگی بیمار آسیب رسانده حذف می‌کنند. به گفته ولادیمیر یانکلویچ (Vladimir Jankélévitch) «دلیلی ندارد که آنچه هست دیگر وجود نداشته باشد. از لحظه‌ای که پایان وجود ادراک نمی‌شود و در مفهوم وجود الزامی نیست، یک تصادف لازم است.» به این ترتیب پزشکی و زیست‌شناسی شاید هیچ‌وقت نتوانند ادعا کنند که معضل مرگ را برای همیشه حل کرده‌اند، اما

مرگ مضمونی است که نویسندگان بسیاری به آن پرداخته‌اند. ژوزه ساراماگو، نویسنده پرتغالی و برنده جایزه ادبی نوبل در سال ۱۹۹۸ نیز در رمان در ستایش مرگ (توقف در مرگ) به‌طور گسترده به این مساله می‌پردازد. داستان مربوط به حوادث کشوری است که مرگ ناگهان در آن متوقف می‌شود، به این مفهوم که مرگ دیگر سراغ هیچ‌کس نمی‌رود و مردن آن سرزمین به بی‌مرگی و پیروی بی‌حدومرز محکوم می‌شوند. نخستین واکنش به این مساله شادی‌آفرین است، زیرا مساله زندگی ابدی به‌ظاهر واجد ارزشی کاملاً مثبت بوده و انسان همیشه آرزوی آن را داشته است. مشکل عمده مربوط به بیماران می‌شود. امکان‌ناپذیری مرگ برای بیماران شکلی ترازیک به خود می‌گیرد و به‌زودی ابعادی وسیع‌تر می‌یابد، با توجه به اینکه ساکنان این سرزمین به پیروی و زوایای طبیعی و توقف‌ناپذیر محکوم می‌شوند و امکان مرگ‌ومیر و حوادث طبیعی کاهش می‌یابد. این اتفاق، تنها در محدوده جغرافیایی این سرزمین روی می‌دهد و در سرزمین‌های مجاور، مرگ سیر طبیعی خود را دارد. از این‌رو سالخوردگان و بیماران با رضایت شخصی خود و خانواده‌هایشان مخفیانه به کشورهای مجاور منتقل می‌شوند تا آنجا بمیرند. دولت کشورهای مجاور هم با وضع قوانین سخت می‌کوشند هرطور شده جلو این قاچاق و مهاجرت مردگان به سرزمین‌های خود و برعکس را بگیرند. اما مرگ بعد از اعتصاب هفت‌ماهه تصمیم می‌گیرد به میان انسان‌ها بازگردد و از طریق مصاحبه‌ای تلویزیونی اعلام می‌کند با ارسال نامه به انسان‌هایی که موعد مرگشان رسیده کارش را از سر خواهد گرفت. این ماجرا نیز مانند بی‌مرگی به‌نجوی تازه باعث آشوب و حیرت می‌شود و انسان به تقلا می‌افتد. اما مرگ هم پس از برگشت خوردن نامه یک هنرمند شکست می‌خورد. ساراماگو در این رمان به‌جای پرداختن به وجه متافیزیکی مرگ، بیشتر مایل است وجه پردام پدیده بی‌مرگی را به تصویر بکشد و مخاطب آزاد است تفسیر دلخواه خود را از آن ارایه دهد. ساراماگو در رمانش می‌کوشد مساله‌دارترین مفاهیم زندگی را روشن کند. او به تناقضی که ممکن است مساله بی‌مرگی ایجاد کند نگاهی طنزآمیز دارد و با ابهام و تناقض، اختیارات قانونی مرتبط با زندگی و مفهوم هستی را به چالش می‌کشد و تأثیرات انضمامی بی‌مرگی را تصدیق می‌کند.

مرگ دیر یا زود سر می‌رسد و در هر حال مراقبت پزشکی اجباری از بیمار، مقابل مقاومت بدن او که تحلیل رفته و تنها ظاهر به قدرت می‌کند، قرار می‌گیرد. برای من جای سوال است که محافظان زندگی وقتی باید هزینه- خواه هزینه اقتصادی خواه فرهنگی- انفجار سیستم را که ساراماگو در رمانش به آن پرداخته پیش‌بینی کنند، چگونه واکنش نشان خواهند داد. تأکید عینی بر صحنه سرآغاز سوررئال رمان، یعنی اطمینان از اینکه مرگ نخواهد آمد، مخاطب را به تامل در این مساله دعوت می‌کند که انسان ناگزیر است در انتظار اراده خدا یا تقدیر برای مرگ بماند که به‌یقین خیلی بیشتر از زمانی طول می‌کشد که حیات او به‌واسطه تکنولوژی «مرگ‌هراسی» (tanatofobiche) تهدید یا تضمین می‌شود.

این امر قابل‌درک است که یک مسیحی مومن، به صحت انتظار مرگی که خدا مقرر کرده واقف است و به زندگی به چشم هدیه‌ای می‌نگرد که باید به‌صورت نامشروط از آن مراقبت کند؛ حتی در رابطه با وضعیت ناخوشایند بیمار. اما مساله این است که در وضعیتی آزاد، یک گزینش فراطبیعی مانند مسیحیت قادر نیست

رفقای خیالی (نامه‌نگاری پل‌استر و جی.ام. کوئتسی) /

ترجمه خجسته کیهان / نشر افق / چاپ اول: ۱۳۹۲

به سبک گذشته
رفقای خیالی
«رفقای خیالی» عنوان مجموعه نامه‌هایی است که بین دو نویسنده مطرح جهان- پل‌استر و جی.ام. کوئتسی- رد و بدل شده و استر این نامه‌ها را قالب یک کتاب منتشر کرده است. این نامه‌ها بین سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱ نوشته شده‌اند. استر و کوئتسی در این نامه‌ها از تاملات خود سخن می‌گویند. از احساسات، دلمشغولی‌ها، مشاهدات و هر آنچه ذهنشان را به نوعی با خود درگیر کرده است. سینما، ورزش، ادبیات، اقتصاد، منتقدانی که استر می‌خواهد مشتی حواله چانه‌شان کند و در عوض کوئتسی عین خیالش نیست که دربارشان چه می‌گویند، از جمله موضوعاتی هستند که استر و کوئتسی در نامه‌هایشان از آنها سخن گفت‌اند. نمونه‌اش این نامه کوئتسی به استر در پاسخ به سخنان خشمگینانه استر در باب یکی از منتقدانش: «پل عزیز، می‌دانم از حاضران همیشه‌گی گردهم‌ای‌های ادبی نیستی، اما در یک کلان‌شهر فرهنگی زندگی می‌کنی و خولانه‌خواه گاه به منتقدان کتاب‌هایت بر می‌خوری در حالی که من از خطر برخورد با آدم‌هایی که از راه بیان نکته‌های زیرکانه به خرج دیگران نان می‌خورند، در امانم. و در نتیجه برخلاف تو، هرگز ناچار نبوده‌ام نیاز به مشق کوبیدن زیر چانه کسی را سرکوب کنم. برای آدمی به پوست نازکی خود- دست‌کم در امور روزمره- برایم عجیب است که نقدهای خصمانه را به دل نمی‌گیرم. عجیب است، اما نه آنقدر که بخواهم دلیلش را بدانم، چون ممکن است باعث شود پوسته سخت بیرونی را از دست بدهم.» رفقای خیالی را نشر افق با ترجمه خجسته کیهان منتشر کرده است.